علامه بزرگوار : آقای سید محمد حسین طباطبائی تبریزی

درسی از قرآن

روزگار کنونیکه مادرآن زندگی کرده‌و دردامن تربیتش پرورش مییابیم قافلهٔ انسانیت رادرمسیر اجتماعیش بمرحلهٔ شگفت آوری رسانیده است . انسان امروزی بایك‌نیروی شگرف علمی که‌بهر گوشه و کنارزندگی سرمیزند ، مجهز شده ؛ ودرنتیجه ، همه‌روزه صدهاوهزارهانیازمندیهای‌زندگی‌را بررسی کرده‌و در رفع‌آنها بانیروی اندیشه‌چاره جوئی مینماید .

بدیهی‌است که همهٔاین تجهیزات و بررسیهاوچاره‌جوئیهادرراه‌تسخیرطبیعت ورام کردن مادهٔسرکش‌نسبت‌بمقاصدو آرمانهای‌انسانی‌بوده ، وکاروفعالیت‌خواسته، ولحظه بلحظه بکمیت و کیفیت کار میافزاید . براثرهمین تراکم روز افزون‌کار گردش‌فعالیتهای زندگی‌حالت‌برق‌آسائی‌بخود گرفته وهمان « زمان گذران » که درروزگاران‌پیشین بروزوشب‌مثلاقسمت‌شده‌وباشام‌وبام‌شمرده میشد ، «درروزگارما واحدآن« ثانیه » گرفته‌شده ، بلکه‌درصدم وهزارم ثانیه‌کارهای دقیق علمی انجام داده‌میشود ؛ امروزه‌دربازارکار ، ثانیه‌ودقیقه‌از وقت ، قیمتی‌راپیدا کرده که سابقا یکساعت بلکه‌یکروز ، آن‌ارزش رانداشت .

و نیز بدیهی است که شعاع نیروی وجودی انسانی هرچه‌وسیعتر و میدان فعالیتش هرچه پهناورترفرض‌شودبالاخره‌نیروئی‌است‌محدود ؛ ودرنتیجه محدودیت

هر اندازه بناحیه ای توجیه شده و مصرف گردد بهمان اندازه از ناحیهٔ دیگر کم خواهد شد.

براثرهمین حقیقت است که امروزه‌مادیات ، معنویات‌راتحت الشعاع‌قرارداده وجلب‌شدن حواس‌انسان بسوی مادیت پرده‌ضخیمی بروی‌روحانیت ومعنویت دینی زده‌است ، کمترین مراجعه بتاریخ‌ادیان ومذاهب واوضاع‌دینی‌مردم‌درادوار گذشته ومقایسهٔ اجمالی آنها بااوضاع دینی‌این زمان این‌مطلب راآفتابی‌میکند . وهمچنین نمیشود تردیدداشت که پیوسته زیاده‌روی درمادیت وانحراف‌ازاعتدال درزندگی ، ازروح معنویت کاسته‌وخاطره‌های دینی‌راار یادمیبرد .

سرچشمه‌صدهاوهزارهااعتراض که‌بموادّدینی‌واصول‌معنویت‌ازز‌بانهای‌مختلف میشنویم وایرادها وانتقادهای گوناگون که‌ازآشنا وبیگانه‌بتعلیمات‌دینی ورسوم خداپرستی میشود ، انعکاس‌همان‌روح مادیت میباشد ؛ وگرنه برای هر متتبع منصف کاملا روشن است که‌هریك یك‌این اشکالات تازگی نداشته ؛ ومخصوص‌این عصر (که‌آنرا عصرعلم مینامیم) نبوده ، وباسابقه ممتد وطولانی خودبارها وبارها موردبحث وکنجکاوی قرار گرفته‌ومعترضین‌بادریافت‌پاسخ‌خود ، راه‌خاموشی‌را پیش گرفته واشکال‌خودرا بدست فراموشی‌سپرده‌اند .

آری‌آنچه خاموش نمیشود وباکمترین بهانه‌ای برویهٔ‌بی منطق خودعودت کرده ومساجره وکشمکش راازسر میگیرد‌همان‌روح مادیت‌است که گاه وبیگاه باتماشای مناظر دلفریب طبیعت ؛ وشنیدن تلقینات سحرآمیز عواطف‌واحساسات درونی وتوجه بگرفتاریهای روزافزون و بیرون ازشمار مادی ، بی‌اینکه کمترین التفاتی براهنمائی عقل‌سلیم نماید ، همهٔ حواس‌درونی انسان راکه مملوازشعورو اراده میباشند بسوی‌ماده سوق‌داده وزبان بنکوهش معنویات که سنگ جلو پای وی‌میباشند میگشاید .

میگوید : تعلیمات دینی انسان‌را ازمزایای زندگی گذاشته وبانسانهای‌غارنشین‌و جنگلی‌اولی‌ملحق‌میسازد .

چه‌معنی‌دارد انسان‌ازهمه چیز گسسته وبخدای نادیده به‌پیوندد؟جزاینکه اسباب‌رارها کرده‌وشعور واراده‌طبیعی خود را کشته وچشم‌براه عامل غیبی‌بنشنید همان‌عامل غیبی که‌هر گز مصداقی‌ندارد ؟! چه‌معنی‌دارد . . . ؟وچه‌معنی‌دارد . . . ؟

اگربکاربستن‌تعلیمات‌مقلدانهٔدینی برای‌انسان‌نان‌وآبی‌میشد میبایست ملل متمدن جهان که‌بانیروی علم‌ودانش باوج‌ترقی‌وتعالی رسیده وامروزه‌در صددتسخیر آسمانهاو دست اندازی بکهکشانها میباشنداز گرسنگی بمیرند !

این گونه اشکالات‌درعین‌حال که ازابتکارات انسان‌امروزی‌نیست ،وچنانکه گفته شداز مواریث افکاربی منطق گذشتگان‌میباشد بهترین گواه است براینکه **پیشرفت انسان دریك‌قسمت ازمعلومات کافی برای‌قسمت‌دیگر نیست‌ومجهولات دیگرانسان راحل‌نمی‌نماید.**

درست‌است که‌علوم‌طبیعی‌چراغی‌است روشن که بخشی‌ازمجهولات راازتاریکی درآورده‌و برای‌انسان معلوم‌میسازد ولی‌چراغی‌است که‌برای رفع‌هرتاریکی سودی نمی‌بخشد : ازفن‌روان شناسی‌حل مسائل‌فلکی رانمی‌توان‌توقع‌داشت ،ازیك‌پزشك حل‌مشکلات یکنفر مهندس‌راه ، برنمیآید ، وبالاخره علومی که از طبیعت بحث مینمایند‌اصلا ازمسائل‌ماوراءِ الطبیعه ومطالب‌معنوی وروحی‌بیگانه‌بوده ،وتوانائی بررسی این گونه مقاصدی که انسان بانهاد وفطرت خدادادی‌خود خواستار کشف آنهااست ، ندارند.

خلاصه‌هر مسئله‌ای‌مربوط‌بماوراءِالطبیعه‌ازیك‌فن که ازفنون‌طبیعی‌سؤال‌شود جوابش سکوت است ، نه‌مبادرت بنفی‌وانکار ، زیرافنی که موضوع بحث آن«ماده» است‌هرامر غیرمادی‌فرض‌شوددرآن مسکوت‌عنه میباشد ، وفنی که‌درموضوعی‌بحث نمیکند‌حق هیچ گونه اظهار نظر مثبت‌ومنفی‌را درآن‌ندارد !

منطق‌دین‌هر چه‌باشد : رسایانارسا ، روشن‌یاتاریك (والبته‌روشن ورسااست) راهی‌جزتعمق درمعارف دینی وبحث‌و کنجکاوی در حقایقی که پس‌پرده طبیعت‌و

ماده‌هستند ، ندارد .



منطق‌قرآن درین‌تعلیم پرارج‌و گرانبهای خود(بایداز همه گسست وباخدا پیوست)با تعمق‌وتدبر درسه‌حقیقت زیرین‌روشن میشود :

۱ ـ قرآن کریم قانون‌کلی علیت ومعلولیت را انکارنکرده وهر حادثه‌ای از حوادث جهانی وهر پدیده‌ای ازپدید های هستی رابعلل وعوامل متناسب خودش نسبت‌میدهد وهرگز حادثه‌ای اتفاقی ومعلولی‌بی علت قبول‌ندارد .بدین ترتیب‌در جهان‌آفرینش‌همه‌چیزبهم ارتباط وآمیزش‌علت‌ومعلولی‌دارند(این‌حقیقت‌راازلسان وحی‌ازاول‌تاآخرقرآن کریم‌بخوبی میتوان‌درك نمود) .

ازین‌روی انسان مانندقطره‌ای ناچیز که‌در دهان‌سیلی بنیان‌کن افتاده وبا گردش‌آن بانهایت بیچارگی گردش‌کرده وهرپستی‌و بلندی‌رامی پیماید ،جزئی ازاجزای‌جهان آفرینش که خواه‌ناخواه محکوم بحکم عمومی جهان بوده‌وباسیر عمومی‌جهان بسوی‌مقصد همگانی(معاد) میشتابد !

انسان‌بافرض این‌جزئیت وآمیزش ، هیچ گونه استقلالی‌ازخود ندارد که‌با اعتمادواتکاء اوخودرا کناری کشیده ودرراه خواسته ها وآرزوهای خود بفعالیت پرداخته‌وبا نیروی‌عمومی جهان آفرینش گلاویز شود ومبارزه‌ای راه اندازد ،جز اینکه‌ازراه‌اینکه خودش‌نیزیکی‌از اجزای‌علل‌و عوامل‌حوادث است‌نیروی‌وجودی خودراه‌درراه مقاصدخود بکاربندد ، تادر صورتیکه بقیه‌اجزاء علل‌واسباب موافقت داشته‌باشند مقاصدویژهٔ وی‌لباس تحقق‌بپوشد .

۲ ـ قرآن کریم‌چنانکه فطرت انسانی‌نیز حکم‌میکند زمام‌هستی جهان‌و اجزاءجهان رایکجابارادهٔ خدای‌یگانه نسبت‌داده‌و نظامی‌راکه درجهان‌آفرینش‌با قوانین‌کلی وعمومی‌خودش‌حکمفرمائی مینمایدوابسته بتدبیرواراده اومیگیرد .

ودرنتیجه تنهاسببی که در جهان‌هستی استقلال‌مطلق داردوهیچگونه نیازی درهستی‌و آثارهستی خودببیرون ازخودندارد وهرچه فرض شودباونیازمند است

همان‌خدای یگانه آفرینش میباشد که آفریننده‌و نیرودهنده هرسبب وعلتی است وتنهاسببی است که‌بتمام معنی ،دل‌بستگی راشایسته‌است ؛

۳ ـ قرآن کریم علم انسانی را محدود معرفی میکند و احاطه مطلقه بهمه خصوصیات‌اشیاءرا که گاهی‌نیزازآن‌بعلم‌غیب تعبیرمیشود مختص ساحت کبریای خدای‌یگانه عالم‌میگیرد. درنتیجه شعوروادراك‌انسان‌مانند یك‌چراغ کوچك‌بسیار ضعیفی است که‌درفضای پهناور تاریکی روشن شده باشد که‌حد اکثر همواری و ناهمواری‌جای پاباآن‌شناخته‌میشود ؛

انسان‌درمحیط زندگی‌تنگ ومحدودی که داردجزبمقدار بسیارناچیزی از اسباب‌وعلل حوادث که ازراه‌حواس ضعیف‌وفکر کوتاه‌خود بدست‌میآورد بچیزی احاطه‌پیدانمی کند،این‌معلومات‌محدودهٔ وی‌بامجهولات‌نامحدودی که‌داردبهیچوجه قابل‌مقایسه نیست .

ازهمین‌جا روشن‌میشود که‌دلبستگی تام‌وخوشنودی انسان‌در جائیکه‌باعلم وادراك‌بسیار ناچیز ومحدودخود ، شماره محدودی رااز‌اسباب وعلل‌پیدا کرده‌وبا نیروی‌ناچیزومحدودخودجمع‌وجور نموده‌وبرای درك‌یکی‌ازمقاصدخودبراه‌انداخته است ، همچنین‌نا امیدی‌وبدبینی‌ودلتنگی وی درجائیکه جریان اسباب‌یعنی‌جریان سببی‌چندرا که‌دریافته مخالف آرزوی خود تشخیص داده‌است ، جزجهل و نادانی چیزی‌نخواهدبود .

زیرا پیدایش یاازمیان رفتن هرپدیده ای‌از پدیده‌های جهان‌وابسته بنیروی همگانی جهان آفرینش‌میباشد که‌درفوق آن‌قدرت نامتناهی‌واراده غیبی‌کارمیکند وهرگزانسان رازاهی برای تشخیص موافقت یامخالفت‌این نیروی‌بیرون ازتصور دردست نیست ، وآنچه‌انسان ازاسباب وعوامل بدست میآورد هرگز زمام ایجاد واعدام تنها بدست آنها سپرده‌نشده است .

نتیجهٔ‌عملی که‌ازین‌حقائق نظری‌میتوان گرفت‌اینست که:انسان‌بایددرجریان

زندگی خود دلبستگی تام وپشت گرمی کامل باسباب (یعنی شمارهٔ ناچیزیٔ از اسباب که‌از راه‌علم محدود خود کشف کرده‌است)نداشته‌وخودرا جزئی‌مربوط‌بهمه جهان‌آفرینش‌تصور نموده‌وتحت‌تاثیرهمه علل‌وعوامل که‌اجزاءِحاضر و گذشته‌جهانند بداند ، یعنی‌دلبستگی بخدای‌یگانه که پدیدآورنده وپرورش‌دهنده واداره کنندهٔ همه اسباب‌وعلل اوست داشته‌وبوی پیوسته ، وازدیگران‌بگسسته‌باشد .

البته‌منظورنه‌آن است که انسان‌بعلل واسبابی که بانیروی شعورخود کشف کرده پشت پازده‌و گوشه‌ای را گرفته وبرای انجام یافتن مقاصد خود منتظر فرج غیبی‌بوده‌باشد زیرا :

اولا : عامل‌غیبی جزازراه‌اسباب‌وعلل‌تاثیری نمیکند .

ثانیاً : اسباب‌وعواملی که‌برای انسان مکشوفند جزئی از مجموعه اسباب بوده وخالی‌ازتاثیر نیستند وابطال تاثیرآنها باتوقع انجام یافتن مقصد که ارتباط تاثیری باآنها داردخود جهل‌دیگری‌است .

بلکه‌انسان بایدبااستفاده‌ازشماره‌محدودی ازاسباب‌ووسایل که‌باشعورخدا- دادی‌خود بکشف‌آنهاموفق‌شده درراه‌مقاصدخویش بفعالیت بپردازدولی‌دلبستگی کامل‌باآنها نداشته‌وخودرا جزئی‌غیر مستقل از همه‌جهان تصور کرده ودل بخدای یگانه که‌همه تاثیرات‌بسوی او برمیگردد بسته وبوی پیوندد واین جمله مضمون همان تعلیم دینی‌موردبحث‌میباشد .



این‌تعلیم‌دینی‌علاوه‌برمزیت واقع‌بینی که در بردارد مبدءِ پیدایش یك رشته اخلاق‌فاضله و ملکات شریفه انسانی است که براساس همان واقع بینی استوارند مانندخوش بینی‌وبردباری وقوت قلب وشهامت نفس وبالاخره اتصال بیك نیروی شکست ناپذیر نامتناهی .

همچنین کمیت‌قابل‌توجهی از اخلاق رذیله وصفات ناشایستهٔ جهالت‌آمیزرا

ازانسان‌دورمیکند مانند : تکبر ؛ نخوت ، خود پرستی وخودستائی که‌از تصور استقلال‌وقدرت دامنگیر انسان میشود ومانند جزع و بیتابی وبیچارگی وپست همتی‌وسبك وزنی که‌درموارد ناامیدی‌وزبونی درروح انسان‌خودنمائی میکنند .

این‌بحث راا گرچه درصورت یك‌بحثو کنجکاوی فلسفی‌بپایان رساندیم‌ولی محتویاتش جمله‌بجمله ازمضامین آیات قرآنی گرفته شده‌و برای کسی که بمعارف قرآنی‌آشنائی داردپوشیده نیست .

گرگان‌خونخوار !

پیغمبرا کرم (ص) میفرماید :

ماذئبان‌ضاریان‌فی‌قطیع‌غنم اکثرفساداً من‌حب‌المال والشرف فی دین‌المرء المسلم !.

« دو گرگ خونخوار در یك گله گوسفند آنقدر فساد و زیان نمیرسانند که « دلبستگی بمال و مقام » (دنیا پرستی وجاه طلبی) بدین مرد مسلمان‌میرساند ! »



صنفان اذااصلحا صلحت‌امتی واذافسدا فسدت . الامراء والقراء

: « دودسته‌اندا گراصلاح شوند امت من‌اصلاح میشوند ، وهنگامیکه‌فاسد شوندامت من‌فاسدمیشوند : زمامدارن‌ودانشمندان !